



آنجلینا جولی
استعداد کارگردانی‌اش
را بار دیگر نشان داد

اول پدرم را کشتند

گزارش
آرش پارساپور

ماجرای خمرهای سرخ و اتفاقاتی که در کامبوج افتاد یکی از دردناک‌ترین حوادث تاریخ معاصر است. شخصیتی به اسم پل بوت که از یک جایگاه مطلوب اجتماعی هم بهره‌مند بود، با رفتن به دانشگاه در خارج از کشور و مصاحبت با دیگر همشهریان خارج از مرزهای کشور خود تصمیم به ایجاد یک شبه کودتا و تاسیس دولتی جدید که رنگ و بوی ایده‌های مارکسیستی دارد و ترکیبی از افکار دیوانه‌وار مائو بیست نیز هست، یک حکومت فوق دیکتاتوری را تشکیل دهد. براساس اسناد تاریخی موجود گفته می‌شود که یک سوم جمعیت کامبوج در آن سال توسط این حکومت کشته شدند.



**فیلم‌ها
مقدمه‌ای بسیار
کوتاه‌وآرد
فضای ترسناک
وخشن
حکمرانی
خمرهای
سرخ می‌شود.
گروهی خشن
و بی‌رحم
که بسیاری
از ابزارهای
شکنجه‌کنونی
از ابداعات
اختراعات
آن‌ها محسوب
می‌شود**

عجیب است که چنین برهه‌ای از تاریخ دنیا تا حالا دستمایه یک فیلم سینمایی نشده باشد. اما امسال آنجلینا جولی که بیشتر با بازیگری خود شناخته می‌شود ولی گهگاهی هم پشت دوربین قرار می‌گیرد و از قضا آثار در خور توجهی می‌سازد، به سراغ این سوژه رفته و بار دیگر اثبات کرده است استعدادهای نهفته‌ای در عالم سینما دارد که صرفاً به بر روی زیبایی او خلاصه نمی‌شود. آنجلینا جولی که ید طولانی هم در عالم صلح بشر و حقوق بشر دارد و با سازمان‌های مربوطه همکاری تنگاتنگی دارد، بنا به گفته خودش به خواسته پسر بزرگ‌ترش (وی چندین بچه یتیم را از اقصی نقاط دنیا به‌ویژه کشورهای آفریقایی به سرپرستی گرفته است). که اصالتی کامبوجی دارد به سراغ تاریخچه خونین این کشور رفته است. آنجلینا جولی بار دیگر در مقام کارگردان به سراغ درهای جنگ و تلخی‌های آن رفته و مثل فیلم «شکست ناپذیر» خود دست روی نقطه حساسی از تاریخ گذاشته که پیش از این کمتر کسی جرات و یا توانایی روایت خشن و بی‌رحم آن را در پرده نقره‌ای سینما داشته است.

بن مایه اصلی فیلم «اول پدرم را کشتند» به کتابی به همین نام بر می‌گردد که به دست زنی به نام لونگ اونگ کامبوجی نوشته شده است. لونگ در صفحات این کتاب شبه‌بیوگرافی دوران کودکی خود یعنی از سن پنج سالگی به بعدش را روایت می‌کند که در بحبوحه کودتای افراد پل بوت و حکومت خمرهای سرخ می‌گذرد. جولی در مصاحبه‌های رسانه‌ای خود اذعان داشته بود دوست دارد بفهمد والدین حقیقی (بیولوژیکی) پسرش در آن دوران بی‌رحم چه تجربه ناگواری را پشت سر گذاشتند. ساختن فیلم براساس این کتاب بنابه گفته‌های خود جولی یکی از آرزوهای او بوده است. فیلم بسیاری از صفحات کتاب را نادیده گرفته اما از آن‌جا که با مشارکت خالق اثر ساخته شده است و فیلمنامه‌اش را خود آنجلینا جولی با کمک وی نوشته است، توانسته حس و حال کتاب را به‌درستی (بلکه بیشتر) به بیننده انتقال دهد. تیتراژ آغازین فیلم نگاهی گذرا به قبل از حکمرانی خمرهای سرخ و نفوذ آن‌ها به کشور دارد و با

به حالت یک شبه پادگان نظامی و مقر محکمی برای خمرهای سرخ در بیاید. خانواده لونگ بنا به شرایط فعلی و از ترس کشته نشدن خود وانمود می‌کنند از طبقه کارگر هستند. آغاز ترک خانه و شهر مصادف می‌شود با ماجرای تلخ برای آن‌ها و البته دیگر مردم کامبوجی که به دام حکومت توتالیته جدید می‌افتند. بعد از مدتی پیاده روی طولانی که گهگاه باعث تلف شدن برخی از آن‌ها و همچنین کشته شدن بسیاری از افراد دولتی می‌شود که هویتشان بر ملا می‌شود، آن‌ها وارد کمپ‌های اجباری می‌شوند و تمامی وسایلشان گرفته می‌شود. طبق وعده‌های دولت جدید هیچکس برتر از دیگری نیست و همه باید یکسان زندگی و کار کنند. بعد از لو رفتن هویت پدر و کشته شدن او (همان‌طور که از اسم فیلم هم بر می‌آید)، ماجرای این خانواده پیچیده‌تر و تلخ‌تر می‌شود... سبک دوربین روی دست، هوشمندانه‌ترین انتخاب این نوع فیلمبرداری در این ژانر فیلم است. سبکی که جولی برای ساخت فیلم جدیدش در نظر گرفته به یک شبه مستند می‌ماند و حرکت دوربین و لرزش‌های آن باعث شده است فیلم از دید یک کودک بسیار واقعی‌تر و البته هولناک‌تر به نظر برسد. استفاده از رنگ‌های پررنگ در نماها نیز دید بچه‌گانه و معصومانه کاراکتر اصلی را برای ما بیشتر روشن می‌سازد چرا که ما شاهد دنیای رنگارنگ یک بچه هستیم که ذره ذره رنگ می‌بازد و مثل لباس‌های کارگری کمونیستی خاکستری می‌شود. سختی دنیای فیلم در تک‌تک سکانس‌های آن به سبب بازی بازیگران و گرمی بی‌نظیر آن‌ها در کنار صحنه پردازی خوب کمپین‌های کار اجباری به چشم می‌آید و انتخاب لوکیشن‌های فیلم که همگی در کشور کامبوج است، حس اصالت فیلم را حفظ می‌کند. بازیگران فیلم که همگی گمنام هستند، توانایی خوبی در ایفای نقش‌های خود دارند و می‌توانند حس و حال مستاصل بودن در کنار اندکی امید و البته حس ترس را به خوبی القا کنند، شاید دلیل این مسئله را هم بتوان در کامبوجی بودن بازیگران فیلم دانست که یا خودشان و یا والدین آن‌ها درگیر این برهه زمانی از تاریخ کشور خود بودند (حکومت خمرهای سرخ به همین چند سال



فیلم به‌نوعی مستندگونه ساخته شده اما حس خسته کننده بودن مستند را ندارد. حس امید در کنار جنگ و تلخی‌های حکومت سلطه بر خانواده‌ها ذره ذره با پیش رفتن داستان بیشتر می‌شود و اواخر فیلم با ظهور سربازان ویتنامی اوج می‌گیرد (اختلافات مرزی با کشور ویتنام سبب جنگی بین خمرهای سرخ و ویتنام در سال ۱۹۷۸ شد که بعد از یک سال با پیروزی ویتنامی‌ها و نابودی خمرهای سرخ به اتمام رسید) البته حضور سربازان، آتش جنگ را شعله‌ورتر کرده و کارگردان، تضادی را در خلق امید و تباهی پدید آورده است که کمتر کسی می‌تواند آن را در قاب دوربین نشان دهد. بیشتر سکانس‌ها توسط کادر بسته و از نزدیک تعریف شده و البته این سکانس‌ها به ما یادآوری می‌کند که در دور دست‌ها، دورتر از امنیتی که در آن زندگی می‌کنیم چنین اتفاقاتی در جریان بوده و هست، احساساتی که ما از آن با وجود جهان اینترنتی بی‌خبریم و کارگردان با تردستی آن‌ها را بر ایمان تصویر کرده است.

فیلم «اول پدرم را کشتند» به احتمال زیاد برنده یا لاقل جزو نامزدهای اصلی اسکار بهترین فیلم خارجی خواهد بود چرا که آشوب در هیچ فیلمی هیچ‌گاه به این حد با احساسات ناب یک کودک عجب نشده است.

